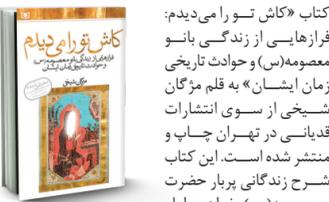


تاریخ اسلام

کاش تو را می‌دیدم



کتاب «کاش تو را می‌دیدم: فرازهایی از زندگی بانو معصومه(س) و حوادث تاریخی زمان ایشان» به قلم مؤثران شیخی از سوی انتشارات قدیانی در تهران چاپ و منتشر شده است. این کتاب شرح زندگانی پرپار حضرت معصومه(س)، خواهر امام

رضاع) است که با نثر ساده و دلنشین برای مخاطبان امروزی نوشته شده و فرزهایی مهم از زندگی آن حضرت را روایت می‌کند. حضرت معصومه(س) در روز اول ذیقعدہ سنال ۱۷۳ هجری قمری چشم به جهان گشود، پس از آنکه برادرش حضرت امام رضاع) به دستور مامون عباسی به ایران هجرت فرمود، ایشان برای زیارت برادر خویش راهی سفری بی‌پازگشت شد و در سن ۲۸سالگی به رحمت ایزدی پیوست و مزارش در شهر قم زیارتگاه عاشقان اهل‌بیت(ع) است.

حضرت معصومه (س) در کنار پدر بزرگوار و برادر گرمایش در حوادث تاریخی دوره خود مؤثر بوده و آن رویدادهای مهم بر زندگی ایشان تأثیر گذاشته است.از این رو، کتاب «کاش تو را می‌دیدم»، داستان زیبا و دلنشینی است از زندگی بانو حضرت معصومه(س) به همراه حوادث تاریخی زمان ایشان که مخاطبان را با مهم‌ترین رویدادهای زمان زندگی حضرت معصومه(س) آشنا می‌کند.

حضرت فاطمه معصومه(س)، دختر موسی بن جعفر(ع)، هفتمین امام شیعیان و نجمه خاتون است، وی از شخصیت‌های مورداحترام شیعیان است. از آنجا که اطلاعات زیادی از زندگی حضرت معصومه(س) در دست نیست، نویسنده در این کتاب سعی کرده است نگاهی گذرا به زندگی آن حضرت و مهم‌ترین حوادث دوره تاریخی ایشان داشته باشد.

تاریخ معاصر

حقوق ملت در قانون اساسی

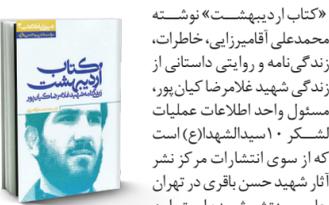
مشروطیت و جمهوری اسلامی ایران



کتاب «حقوق ملت در قانون اساسی مشروطیت و جمهوری اسلامی ایران» نوشته حمید عسمنی و فرشته حسن زاده گرچی از سوی انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است. در معرفی این کتاب آمده است، همزمان با تحولات صنعتی و اجتماعی بعد از رنسانس و با مطرح شدن مفهوم دولت ـ ملت‌های مدرن، یکی از اصلی‌ترین مباحث حقوق اساسی همواره حقوق ملت بوده است. مفهوم قرارداد اجتماعی و مطرح شدن قانون اساسی به‌عنوان مینای مردم و حکمرانان ازجمله این موارد بود. در چنین شرایطی انقلاب اسلامی با شعار بازگشت به دین و سنت‌های دینی در نیمه دوم قرن بیستم به‌دنبال درانداختن طرخی جدید برای زندگی انسان بود؛ طریحی که اگر چه جنبه‌های مثبت و پیشرفت‌های حقیقی زندگی جدید را می‌پذیرد، اما در کنار آن روح عبودیت را که توسط فرهنگ مدرنیته کنار گذاشته شده بود، دوباره مطرح می‌کند و در صدد پیاده کردن روح زندگی مؤمنانه در بنسرت زندگی جدید است. اثر حاضر به بررسی جایگاه حقوق ملت در قانون اساسی به‌عنوان بهترین دستاورد حقوقی انقلاب اسلامی و مقایسه آن با تئری‌های صورت گرفته در زمان انقلاب مشروطه می‌پردازد.

تاریخ پایداری

کتاب اردیبهشت



«کتاب اردیبهشت» نوشته محمدعلی آقا‌میرزایی، خاطرات، زندگی‌نامه و روایتی داستانی از زندگی شهید غلامرضا کیان‌پور، مسئول واحد اطلاعات عملیات لشکر ۱۰ (سیدالشهدا(ع) است که از سوی انتشارات مرکز نشر آثار شهید حسن باقری در تهران چاپ و منتشر شده است. این کتاب آهوع روایت مستند و داستانی دارد که به‌صورت موازی زندگی و شخصیت شهید کیان‌پور را برای مخاطب بیان می‌کند. نویسنده برای نگارش این اثر به سراغ خاطرات خانواده و دوستان این شهید بزرگوار رفته است. شهید غلامرضا کیان‌پور در سال ۱۳۳۳ در خانواده‌ای متدین در کرج به دنیا آمد. در ایام انقلاب با شدت یافتن جریان مبارزات مردمی، به صفوف مبارزان پیوست و در سقوط شهرهای کرج نقش اساسی و مهمی را داشت. غلامرضا، در سال ۱۳۶۰ لباس خاکی پوشید و عازم جبهه‌های نبرد شد. وی سپس به عضویت رسمی سپاه کرج در آمد و به جبهه‌های جنوب رفت و به‌دلیل استعداد و توانایی ویژه‌اش در واحد حفاظت اطلاعات لشکر ۱۰ (سیدالشهدا(ع) به فعالیت ادامه داد. وی در عملیات‌های «الفجر مقدمانی» و «کربلای ۱» حضور چشمگیری داشت و در والفجر ۳ به سختی مجروح شد، بعد از عملیات بیت‌المقدس همراه جمعی از نیروها غازی سوریه و لبنان شد و مدت ۴ماه در آنجا به مقابله با رژیم غاصب صهیونیستی پرداخت. مکتوب، پهلوان کوچک، دستگاه جادوی، اطلاعات و عملیات، راویان تابناک، نفس‌های مسوم، آن دو مرد، عبور از دژ، بر مدار کعبه و طعم شیرین بستنی عنوان فصل‌های «کتاب اردیبهشت» هستند.

گزارش	احمد سینیایی
	روزنامه‌نگار

روزهایی که بر ما می‌گذرد، تداعی گر سالروز شهادت سیدعلی اندرزگو، چریک نامدار انقلاب اسلامی است. هم از این روی در بازشناسی حالات و مقامات آن اسطوره دوران مبارزه، روایت ۴۳ن از نزدیکانش را موردخوانش تحلیلی قرار داده‌ایم. امید آنکه تاریخ پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

در اخلاقیات چریک انقلاب

بی تردید نامداران عرصه مبارزه، پیش و بیش از هر چیز، از شخصیتی مستحکم و خودساخته برخوردار بوده‌اند. در این فقره مرحوم سیدحسین اندرزگو، درباره برادر کوچک‌تر خویش شهید سیدعلی اندرزگو، گزارشی شفاف به تاریخ سپرد است. او بر این باور است که چریک انقلاب پیش از ورود به عرصه مبارزه، شخصیتی بس قوی و اخلاقی داشت:

«خوی بسیار باهوش و استعداد بود. بسیار به مسائل دینی پایبند بود و حتی یک روز نندیم نمازش قضا شود. غالباً روزه بود و حتی یک روز هم روزه قرضی نداشت، مگر موقعی که مرض هیجوق وقت نندیم با کسی جمع کند. اهل توکل، خوش اخلاق، مؤمن، باسخاوت و خنده‌رو بود. هر چه پول داشت، برای مادرمان و بچه‌ها خرج می‌کرد. سر هفته که مزد می‌گرفت، میوه، لباس و مایحتاج خانه را می‌خرید می‌آورد. دست به خیر بود و به همه کمک می‌کرد و هر کاری از دستش برمی‌آمد، برای همه انجام می‌داد. خودش هم که پول نداشت از من قرض می‌گرفت و به مردم بینوا کمک می‌کرد. بسیار کارگشا و کار راه‌گشا بود. به دنیا و مال دنیا کمترین توجهی نداشت. اهل تجملات نبود، ولی همیشه مرتب و منظم لباس می‌پوشید. بسیار سادهنیست بود و هرگز نندیم سسرمایه‌ای جمع کند. اهل توکل، خونساز و بسیار بااخلاص بود. هر جا که حرفی از دین، خدا و پیغمبر بود، با شوق و شور زیادی می‌رفت و می‌شنید. از همان بچگی ترس و شجاع بود. یادم هست نوجوان بود و یک شب در حمامی دوستی بازار بود و در آنجا کار می‌کرد، خوابش برده بود. صاحب حمام هم متوجه نشده بود و در آفتل کرده و رفته بود. او با اینکه نوجوان بود نرسیده بود، درحالی‌که آن موقع‌ها دم بزرگ‌ها هم وقتی در حمام گیر می‌کردند، می‌ترسیدند! هر شب جمعه به‌شاه عبدالعظیم(ع) می‌رفت. گاهی هم به بی‌بی زبیده می‌رفت. از همان نوجوانی، شب‌های احیا را به شب‌زنده‌داری می‌پرداخت. همیشه کتاب دیتش بود و بسیار به مطالعه علاقه داشت، مخصوصاً کتاب‌هایی که درباره کربلا نوشته شده بودند. به حوزه هم که رفت، کتاب‌های جزوی را به علاقه می‌خواند. درس خواندن را خیلی دوست داشت. از بچگی عاشق منبر رفتن و روضه خواندن بود و در دهه محرم که در خانه روضه‌خوانی داشتیم، روی منبر می‌نستس و روضه می‌خواند. همسایه‌ها هم می‌آمدند و می‌گفتند: به سیدعلی بگویند روضه بخواند…».

در منش مبارزاتی چریک انقلاب

سیداکبر اندرزگو، برادرزاده شهید سیدعلی اندرزگو است که با «عموعلی» بس صمیمی بوده و همین علاقه و پیوستگی، برای وی خاطراتی فراوان رقم زده است. او پس از سیری شدن ده‌ها، ششمه‌ای از رفتار هوشمندانه و احتیاط‌آمیز چریک انقلاب در سالیان مبارزه را

تاریخ



«سید» ساواک را به استیصال کشاند!

سیره فردی و مبارزاتی شهید سیدعلی اندرزگو، در آینه ۴روایت

به واگوبه نشسته است:

«در آن روزها، من تاکسی داشتم. عمو به من گفته بود: یک وقت طرف ما نیایی، چون ساواک رد تو را می‌گیرد و به من می‌رسد. این احتیاط شدید، به مادر بزرگم هم سرایت کرده و کافی بود ما بگوییم سن، تا مادر بزرگ بگوید ساکت! خیلی حساس شده بود و فکر می‌کرد می‌خواهیم بگوییم ساواک! حس ششم عمو خیلی قوی بود و خطر را فوراً احساس می‌کرد. هیچ وقت هم سر ساعتی که قرار گذاشته بود، نمی‌آمد؛ یا زودتر می‌آمد یا دیرتر. بعد از مدتی که عموحسین، عمو ی بزرگم را دیده بود، یک شب به من گفتند: شیخی دم در خانه آمده است و با تو کار دارد. من روی سابقه ذهنی، تصور کردم عموعلی آمده است. با شوق و ذوق در خانه رفتم، ولی او نبود. چند شبی بعدش تکرار شد. واقعا داشتم از انتظار دیوانه می‌شدم! خیلی دلم برای عموعلی تنگ شده بود. بالاخره یک شب که در خانه دایی بزرگم بودم، در را زدن. از دایی پرسیدم: یعنی کیست آن وقت شب؟ او گفت: مش رمضان و نش! رفتم و در را باز کردم و دیدم عموعلی است. برگشتم کفش بپوشم و با او راه بیتم که وقتی بر گشتم، دیدم نیست! خلاصه هر چه این طرف و آن طرف را گشتم، او را ندیدم تا مدتی بعد که قرار گذاشتیم و او را دیدم، فهمیدم آن شب عموعلی متوجه شده بود که آنفر مغفل نکرده و رفته بود. خیلی دوستش داشتم و هر بار که او را می‌دیدم، پشت سر هم صورتش را می‌بوسیدم و کلافه‌اش می‌کردم. دخترم آن موقع‌ها خیلی کوچک بود و هر وقت عموعلی او را می‌بوسید، اخس می‌کرد. عمو هم می‌خندید و باز او را می‌بوسید. یادم هست یکبار با خانواده به مشهد رفته بودیم. بعد از کشته شدن مرحوم آقای کافی بود، که در حرم گاز اشک‌آور زدند و مردم فرار کردند. یک وقت دیدم یک نفر در آنجای زنبیلی چند تا مرغ گذاشته است، داد می‌زند: مرغ! مرغ! آقا! مرغ نمی‌خواهی؟ بعد از کنارم عبور کرد و گفت: زود زن و بچه‌ات را بردار و برو. شناختمش. گفتم: عمو! یک اسپاسمی هست که خیلی مردم را تنک می‌زند. گفت: ترس! خدا! قصاصش می‌کند. فردای آن روز شنیدم که آن اسپاسن کشته شده است…».

در هوشمندی و دقت چریک انقلاب

حجت‌الاسلامالمسلمین محمدنجوی، در عداد دوستان نزدیک شهید سیدعلی اندرزگو قلندام می‌شود. «سید» هم در آنکته در ارائه اطلاعات به دوستان، جانب احتیاط را نگاه می‌داشت اما به آنان برای مواجهه احتمالی با ساواک، آموزش‌های لازم را می‌داد. نجوی در باب هوشمندی و دقت چریک انقلاب، چنین می‌گوید:

«فوق‌العاده محتاط بود و حتی مرا- که دوست بسیار صمیمی او بودم- به‌ رفقایی معرفی نمی‌کرد و آنها را نمی‌شناختم! بسیار سعی می‌کرد در روابطش، دیگران را متوجه من نکند که اگر یک وقت دستگیر شد، به دردرس نیفتم. روزی که ساواک به خانه ما ریخت که او را همسایه‌ها هم می‌آوردند، یکی،دوماهی در زندان اوین بودم و در آنجا متوجه شدم که مرا به‌خاطر سید گرفته‌اند. در آنجا دانما از من بازجویی می‌کردند که او اسلحه‌هایش را از چه کسی می‌گرفت و با چه

کسانی ارتباط داشت؟ من کلاً منکر همه چیز شدم و گفتم: ۲،۳ ماهی بود که مستأجر ما شده بود و به‌تازگی هم می‌خواستت برود، بار اول هم هست که موضوع اسلحه را از شما می‌شنوم! دانما از ترس اینکه نکند در خواب حرفی بزئم، سعی می‌کردم بیدار بمانم! خلاصه هر جور آزار و اذیتی که از دستشان برمی‌آمد، کردند که سید را لو بدهم، ولی تحمل کردم. تازه آنجا بود که فهمیدم سید چقدر برای اینها مهم است و تمام دستگاه عریض و طویل ساواک، به‌دنبال او است. حتی مرا پیش نعمت‌الله نصیری، رئیس ساواک هم بردند. آخر سر هم شروع کردم به بد و بیراه گفتن که نیاید از من سوءاستفاده می‌کرد و مرا گیر می‌انداخت! اگر از اینجا بیرون بروم، می‌دانم داشته و وقتی است!الله نصیری، رئیس سید

و مقاومت من عصبانی بود که یک‌ریز فحش می‌داد و می‌گفت: این مردک ۱۲سال است که دارد ساواک را سر انگشتمش می‌چرخاند و ما را مستخر کرده است!سید بده من سفارش کرده بود اگر گیر افتادی، هر چه فحش و فضاحت هست بار من کن، چون این‌طوری بهتر حرفت را باور می‌کنند!وقتی گفتم: از زندان که بیرون بروم می‌دانم!با او چه کنم، نصیری گفت: یک وقت به او حرفی نزن، فقط به محض اینکه به سراغت آمد، ما را خبر کن و ما هر چه بخوای به تو می‌دهیم! نکته جالب این بود که سید داخل زندان هم آدم معتاد و وقتی بیرون آمدم به سراغم آمد، هر چه را که در زندان بر من گذاشته بود، برایم تکرار کرد و گفت: به همین شیوه ادامه بده، چون اگر حرف جدیدی بزنی، تو را تنگ می‌دارند. یک‌بار به مکه رفتم و او را از دور دیدم. البته آشنایی نداد و نمی‌آید! بسیار احتیاط می‌کرد. افغانستان را هم با



جلال‌الدین فارسی: «سید را به یادگان بردم و از او خواستم مثل بقیه تمرین کند. شهید اندرزگو از من خواست با آر. پی، جی شلیک کنم و دقیق به دستم نگاه کرد و چون خیلی بااستعداد بود، بلافاصله کار با این اسلحه را یاد گرفت. بسیار باهوش بود و سریع همه‌چیز را یاد می‌گرفت. یادم هست آموزش‌های نظامی ایشان بیشتر از ۲ماه طول نکشید اما موقعی که داشت به ایران برمی‌گشت، کار با همه اسلحه‌های جدید را -که در اختیار الفتح به قرار داشت- یاد گرفته بود. خوشبختانه ما از نظر آموزش‌های نظامی، امکانات خوبی داشتیم. الفتح در جاهای مختلف لبنان، پادگان‌های زیادی داشت که به‌خصوص در او اواخر رژیم پهلوی، عده زیادی از مبارزان ایرانی را تعلیم داد که الان بسیاری از آنها از سرداران سپاه هستند. شهید اندرزگو، اسلحه را از جاهای مختلف تهیه می‌کرد. در لبنان تهیه اسلحه را بیشتر از راه سوریه و ترکیه وارد ایران می‌کردیم. گاهی آنها را در کتاب و لوازم‌التحریر جامی دادیم! البته من درباره چگونگی استفاده از سلاح‌ها در داخل کشور، سوآلی نمی‌کردم و وارد جزئیات نمی‌شدم و فقط اسلحه‌ها را تهیه و ارسال می‌کردم…».

همیشه‌ی

نگاه

«تهرانی» بازجوی ساواک

از شهادت چریک انقلاب می‌گوید

پیش از شهادت، کاغذی را بلعید!

نحوه شهادت سیدعلی اندرزگو، از مدخل‌های مهم در بررسی و تحلیل کارنامه اوست. در این‌باره تاکنون، انگار‌ها و روایت‌های گوناگونی طرح و تحلیل شده است. یکی از این واگو‌به‌ها، اظهارات بهمن نادری‌پور معروف به «تهرانی» بازجو شکنجه‌گر ساواک، در بخشی از بازجویی‌های خویش است. او در بخشی از اعترافات مکتوب خویش، درباره واپسین مرحله از فرایند دستگیری «شیخ عباس تهرانی» چنین آورده است: «...حدود اواخر سال ۵۶یا اوایل سال ۵۷بود، که هوشنگ ازغندی گفت: تلفن مغازه لبنیات‌فروشی صالحی که احتمالاً با سیدعلی اندرزگو تماس دارد، را بدهم تا کنترل کنند. طریقه کنترل تلفن، به این ترتیب بود که ما شماره مورد نظر را روی فرم مخصوصی به‌نام فرم در خواست عملیات شتود تلفنی می‌نوشتیم و پس از پاراف و امضای سلسله مراتب، به قسمت مربوط ارسال می‌شد. البته دستور کنترل تلفن، بایستی حتماً با امضای اُپرویز ثابتی باشد و امضای معاونین او، فقط در موقعی که او در مسافرت بود، قبول می‌شد و سر‌تیب جلال سجد‌ها، رئیس کمیته مشترک ضدخرابکاری نیز، از طرف ثابتی اجازه امضای نامه کنترل تلفن رابط اداره کل پنجم که بخش‌های شتود تلفنی تابعش بودند، را داشت…بلافاصله به دستور ازغندی، من به بخش شتود واقع در خیابان ایوربحان (البته پس از اینکه از مدیر کل اداره پنجم سر‌تیب ساعدی اجازه گرفت) رفتم و سیدمیرفخراعی هم، لیستی از افرادی که احتمالاً دستگیری آنها لازم است، با همکاری من تهیه و هوشنگ ازغندی (منوچهری) لیست مذکور را به کمیته مشترک برد تا به وسیله اکیپ‌های کمیته مشترک دستگیر شوند. من با گوش دادن به تلفن‌ها مطلع شدم، که قرار است برای ساعت ۵/۵یا بعدازظهر، جوادی به منزل حاج‌اکبر صالحی برود و موضوع را به ازغندی اطلاع دادم و برای اینکه اگر تغییری در برنامه صورت گرفت، مجدداً اطلاع بدهم، همانجا بودم و مرتباً چون نگران بودم، تلفنی از میرفخراعی سوآل می‌کردم: چه خبر؟ که بالاخره معلوم شد هنگامی که مامورین مرحوم سیدعلی اندرزگو را دیده‌اند، برای دستگیری نزدیک می‌شوند و به او ایستت می‌دهند که وی با انجام حرکاتی که نشان دهنده مسلح بودنش باشد، آنها را وادار به تیراندازی کرده و خورده است. با وجود اینکه سعی می‌شود وی به بیمارستان اعزام و از مرگش جلوگیری شود، مع‌هذا به‌علت شدت خونریزی شهید می‌شود. بعدا هم در تطمین وی از جمله اکبر پوراستاد، حاج اکبر صالحی و ۴فر برادران وی و حاج آقا‌البابی و ۳نفر از پسرانش و عده‌ای دیگر دستگیر شدند که به شهادت همه آنها هیچ‌گونه شکنجه‌ای در موردشان به‌عمل نیامد ولی چون در زندان انفرادی بودند، ممکن است از این نظر ناراحت شده باشند…».



وسایل همراه شهید سیدعلی اندرزگو به‌هنگام شهادت به‌دست ماموران ساواک

بهمن تهرانی‌پور (تهرانی) بازجوی ساواک: «هنگامی که مامورین مرحوم سیدعلی اندرزگو را دیده‌اند، برای دستگیری نزدیک می‌شوند و به او ایستت می‌دهند که وی با انجام حرکاتی که نشان‌دهنده مسلح بودنش باشد، آنها را وادار به تیراندازی کرده و قبل از شهادت، کاغذی را هم از داخل دفتر چاهش برداشته و خورده است. با وجود اینکه سعی می‌شود وی به بیمارستان اعزام و از مرگش جلوگیری شود، مع‌هذا به‌علت شدت خونریزی شهید می‌شود…».

تهرانی در بخشی دیگر از این بازجویی، شرایط تدفین و بازماندگان شهید اندرزگو را بازگو ساخته است. توضیح آنکه تا پیروزی انقلاب اسلامی، ساواک از مرقد شهید، نشانی به خانواده‌ی سابق فرستاده بود و این محل، پس از بررسی، اسناد موجود توسط انقلابیون مورد شناسایی قرار گرفت: «همه فرزندان شهیداندرزگو به تهران منتقل و همسرش پس از یک‌بازجویی چند ساعته که من حضور نداشتم و نمی‌دانم چه‌کسی کرد، آزاد و به خانه پدرش برده شد و سایر افرادی که دستگیر شده بودند، به‌تدریج آزاد و پرورنده دستگیری و چگونگی شهادت مرحوم اندرزگو به همراه مبلغ ۵۹هزار تومان‌ی که من‌زمنش به‌دست آمده بود، به اداره دادرسی نیروهای مسلح سابق فرستاده شدند. قرار بود که پول به خانواده‌اش پس داده شود و دیگر خبری ندارم که داده‌اند یا خیر؟ به هر حال اگر نداده‌اند، در دادرسی از نش سابق است، در شعبه ۱۲.در مورد افرادی که در عملیات شهات سیدعلی اندرزگو حضور داشته‌اند، به‌استثنای هوشنگ ازغندی (منوچهری)، چون در محل نودهام نمی‌دانم ولی در پرورنده صور‌تجلسه باید شده باشند. در مورد محل دفن این شهید باید بگویم، جواز دفن به‌نام حقیقی صادر شده و احتمالاً در شهرتوبین ۱۰شهرتوبین ۱۰مهرماه، از بیمارستان شهرداریان بهشت زهرا برده شده است و با بررسی دفتر پزشکی قانونی و دفاتر بهشت‌زهرا، می‌توان محل قبر را پیدا کرد. ضمناً در جریان تیراندازی به‌سوی مرحوم اندرزگو، با اینکه ازغندی شرکت داشته، ولی فکر نمی‌کنم تیراندازی کرده باشد، چون از صحنه عملیات دور بوده است…».